

سوابق و مضامین لوح عمّه

علاءالدین قدس جور اچی

لوح مصدر به "هو المشرق عن افق التقديس" و با مطلع "قد أشرق الأنوار و القوم في عمّه عظیم"، از آثار حضرت عبدالبهاء به زبان فارسی است (مکاتیب، ج ۲، صص ۱۶۸-۱۸۶) به قلم معجز شیم حضرت عبدالبهاء در هفده صفحه که بیشتر آن به زبان فارسی است، خطاب به عمّه‌شان نگاشته شده است.^۱ زمان و مکان صدور لوح، چنانکه از قرائن بر می‌آید، در سالهای نخستین پس از صعود جمال اقدس ابهی در شهر عکا بوده است.

عمّه که بود؟

مراد از "عمّه" که مخاطب این لوح است، خواهر پدري حضرت بهاءالله، موسوم به شاهسلطان خانم، است که او را خانم بزرگ و حاجیه خانم و حاج عمّه خانم نیز می‌نامیدند، و ازلی‌ها عزّیه خانم می‌خواندند.

میرزا عباس نوری، معروف به میرزا بزرگ نوری، شش، و به روایتی هفت، همسر و پانزده فرزند، ده پسر و پنج دختر، داشت و شاهسلطان خانم از همه دختران بزرگتر و از همسر سوم، یعنی کلثوم خانم، معروف به خانم جان خانم بود. نامبرده در حدود سال ۱۲۲۷ ه.ق. زاده شد و در سال ۱۳۲۲ ه.ق. در نود و پنج سالگی در طهران به بیماری وبا چشم از جهان فرو بست. او سوادى جزئى داشت و نه تنها مؤمن نشد، بلکه به هوادارى از میرزا یحیی ازل نیز به جدّ تمام برخاست و به دشمنی و ستیز با حضرت بهاءالله و آئین‌شان، تا آنجا که در قدرت و توان داشت، پرداخت. از جمله کارهای دشمنانه حاج عمّه خانم ممانعت و مخالفت با ازدواج شهربانو، دختر برادر ناتنی خود و حضرت بهاءالله، یعنی میرزا محمد حسن، با غصن اعظم در ایام "ادرنه" و ترتیب ازدواج او با میرزا

علی خان، پسر صدر اعظم، میرزا آقا خان نوری، بوده که مایه حزن و اندوه و رنجش خاطر جمال قدم، و هم غصن اعظم، در آن روزگار گردید و در این زمینه بارها در آثار نازله سخن بمیان آمد. از جمله حضرت بهاء الله در لوح به اعزاز نبیل در این باره چنین می فرمایند: "لعمرا لله او با ما نبوده و از این امر آگاه نه. خطای بزرگی از او ظاهر و آن اینکه ورقه ای که از دوست بوده و به او منسوب لأجل عزت ظاهره دنیا به خانه دشمن فرستاد و بعد اعراض نمود و به غیر تمسک جست ... شصت سال از عمرش می گذرد و الی حین فائز نشده به آنچه سزاوار است. حب دنیا و جاه او را بر عملی داشت که زفرات مقربین مرتفع و عبرات مخلصین نازل ... " (مجموعه اشراقات، صص ۱۰۱-۱۰۲)

نیز آن حضرت در رساله شیخ درباره او چنین می فرمایند: "حسن مازندرانى حامل هفتاد لوح بوده و چون فوت شد آن الواح را به صاحبانش ندادند و به یکی از اختهای این مظلوم که من غیر جهت اعراض نموده، سپردند. الله یعلم ما ورد علی الواحه. و آن اخت ابدأ با ما نبوده. قسم به آفتاب حقیقت بعد از ظهور این امور میرزا یحیی را ندیده و از امر مطلع نبوده چه که آن ایام موافق نبوده اند. ایشان در محله ای و این مظلوم در محله دیگر ساکن و لکن محض عنایت و محبت و شفقت چند یوم قبل از حرکت نزد او و والده اش رفته که شاید از کوثر ایمان بیاشامند و به آنچه ایوم سبب تقرب الی الله است فائز گردند. حق می داند و شاهد و گواه که غیر این به هیچ وجه خیالی نبوده تا آنکه الحمد لله از فضل الهی فائز شد و به طراز محبت مزین گشت. و لکن بعد از اسیری و هجرت ما از عراق به آستانه دیگر از او خبری نرسید ... و لکن از اخت از بعد من غیر جهت آثار عناد ظاهر. این مظلوم به هیچ وجه سخنی نگفته الا آن که بنت اخوی، مرحوم میرزا محمد حسن علیه بهاء الله و رحمته، که مخطوبه غصن اعظم بوده او را اخت این مظلوم از نور به خانه خود برده و به مقر دیگر فرستاد ... و احدی از اولیای این اطراف و آن اراضی گمان نمی کردند که از اخت چنین امری که خلاف حمیت و محبت و دوستی است واقع شود. بعد از ظهور این امر سبیل را مقطوع دیدند و عمل نمودند آنچه را که کل می دانید و می دانند. دیگر معلوم است که چه مرتبه حزن از این عمل بر مظلوم وارد شد و بعد به میرزا یحیی پیوست و حال مختلف شنیده می شود. معلوم نیست چه می گوید و چه می کند. نسأل الله تبارک و تعالی أن یرجعها الیه و یؤیدها علی الانابه لدی باب فضله انه هو العزیز التواب و هو المقتدر الغفار ... " (رساله شیخ، صص ۱۲۵-۱۲۷)

همچنین حضرت عبدالبهاء در این باره در لوح شیخ قمی چنین می‌فرمایند: «...یکی از بنات اعمام از صغر سن به اراده مبارک نامزد این عبد شد. چون به بغداد آمدیم عمّ بزرگوار به ساحت اقدس شتافت و گریه کنان رجای تحکیم و توثیق این ارتباط نمود ولی این عبد قبول نمی‌نمود. عاقبت به امر قطعی جمال مبارک قبول نمودم معذک همواره آرزوی تجرد داشتم تا به ادرنه آمدیم و در ادرنه بودیم که عمّه خانم بزرگ چون ارتباط به یحیی داشت محض سرور خاطر آن بکوشید تا آن بیچاره را به پسر صدر اعظم میرزا علی خان داد و از قرار مذکور گریه کنان و هراسان و لرزان رفت و ایام معدود نگذشت که به مرض سل مبتلا گردید و مسلولاً وفات نمود. رحمة الله علیها...» (محاضرات، ج ۲، ص ۱۰۳۱)

قصد و شیوه گفتار حضرت عبدالبهاء در لوح عمّه

چنانکه از متن لوح بر می‌آید، حضرت عبدالبهاء، با همه دشمنی و ستیز کینه‌توزانه عمّه خویش در این سالیان دراز با حضرت بهاء‌الله و آئین ایشان، هنوز با دریغ و افسوس دوری و محرومی او را از ایمان به آن حضرت شایسته و برازنده وی نمی‌بینند. از این رو، در این لوح با بیانی زیبا و رسا، و کلامی نغز و شیوا، چه از نظر لفظ و چه از نظر معنی، و در قالب مجاز و تشبیه و استعاره و مثال، عمّه خویش را با مهر و محبت و دلسوزی تمام به درک واقعیت‌ها و شناخت حقایق و مآلاً حقانیت و راستی و عظمت و بزرگواری ظهور برادر والاگهرش، یعنی حضرت بهاء‌الله، و اثر و نفوذ کلمه او و مقایسه آن با گفتار و کردار و رفتار میرزا یحیی ازل، برادر ناتنی دیگر، پند و اندرز می‌دهند و به گرویدن به آئین نوین یزدان تشویق و ترغیب می‌نمایند که شاید خاتمه حیات فاتحه الطاف باشد و از جمله چنین می‌فرمایند: "ای عمّه مهربان، امکان از نسیم جان‌بخش خوی برادر بزرگوارت در اهتزاز و آئینه جهان‌نمای جهان از پرتو رویش روشن و ممتاز، صیت بزرگواریش طنین در سپهر برین انداخته و آوازه دلبریش در جهان علّیین افتاده. آیا انصاف است که ورقه‌ای از سدره مبارکه‌اش مهجور ماند و ثمرهای از شجره طیبه‌اش محروم گردد؟ لا و الله. آن عمّه محترمه باید سرحلقه و رقات مقدسه باشد و شمع افروخته در انجمن مخدرات منجذبه، در کتاب علّیین آیه مبین باشد و در دفتر موقنات عنوان عظیم".

در اینجا این نکته ناگفته نماند که اگرچه این لوح خطاب به شاه‌سلطان خانم عمّه آن حضرت و به منظور رفع شبهات و هدایت و تبلیغ او بوده، ولی مراد حضرت عبدالبهاء ارشاد و هدایت بستگان و خویش و پیوند و، در بعد وسیع‌تر، بیشتر ایرانیان نیز بوده است که به فرموده آن حضرت "هنوز در

خواب غفلت بی‌پایان مستغرق، با وجود آنکه مشرق نیر تابان خطّه ایران بود و مطلع این بدر منیر اقلیم طهران"

باری، با این همه، نامبرده همچنان در باور و عقیده و روش و شیوه کینه‌توزانه و ستیزه‌جویانه خود باقی بماند و نصایح و وصایای مشفقانه مرکز عهد و پیمان، یعنی برادرزاده‌اش، در او مؤثر نیفتاد و ثمر و نتیجه‌ای به بار نیاورد تا آنجا که در پاسخ به مطالب مندرج در لوح مذکور، ازلی‌ها رساله‌ای بصورت ردّیه و در غایت خشم و کینه با نام "تنبيه‌التّائمين" که شرح آن پس از این خواهد آمد، همراه با لوح حضرت عبدالبهاء در آغاز آن، به نام او نوشته و چاپ و منتشر ساختند، و در آن گستاخانه و بی‌پروا از بستن تهمت و افترا و گفتن دشنام و ناسزا و بازگو نمودن سخنان بی پایه و اساس، و حتی گاه به گاه وقیح و ناشایست، چیزی دروغ و فروگذار نکردند.

مطالب مندرج در لوح عمّه

الف - حضرت عبدالبهاء این لوح را با دیباچه و سرآغازی فصیح و بلیغ و غرّاء در دو صفحه به زبان عربی آغاز می‌فرمایند که عبارات نخستین آن چنین است: "قد أشرقت الأنوار و القوم في عمّه عظیم. قد ظهرت الأسرار و النَّاسُ في دَهَشٍ قديم. قد ارتفع النداء و الوری في صَمَمٍ شديد. قد هتکت الأستار و الأشرار في حجاب غلیظ. و نَفَحَتِ النَّفَحَاتُ و المزكوم محروم من هذا المسموم اللطيف ... " (مضمون فارسی: انوار ظهور در تابش، با این همه مردمان در ضلالت و گمراهی راهوار. حقایق معنوی آشکار، با این وجود آدمیان به حیرت و شگفتی دچار. سروش ایزدی در آواز، و انسان‌ها هنوز به ناشنوایی گرفتار. پرده‌های وهم و گمان گسسته و کژاندیشان باز در پس پرده‌ها ماندگار. بوی‌های خوش آفریدگار در وزش، با این همه زکام‌زدگان از بوی این مشک ناب دور و برکنار...)

حضرت عبدالبهاء سپس در دنباله مطلب به زبان فارسی با این عبارات پندآموز و عبرت‌انگیز عمّه خویش را مخاطب می‌سازند و چنین می‌فرمایند: "يا عمّتی الحنونه، قدری در ریاض اسرار الهی سیر نما و در حیاض فیض نامتناهی خوض فرما. چشم بینا باید و گوش شنوا شاید، تأیید ملکوت ایهی واجب و تلقین ملاً اعلی لازم. ملاحظه فرمائید که حجاب رقیقی بصر را از مشاهده منظر اکبر منع نماید و پنبه خفیفی سمع را از نغمات جان‌پرور محروم کند. صداعی عقل را از ادراک معانی کلّیه باز دارد و فُقعای هوش را از احساس آثار جلیله غافل کند. رطوبتی در دماغ، مزکوم را از طیب مسموم محروم نماید و قطره‌ای از سمّ نقیع، مسموم را معدوم کند ..."

ب - حضرت عبدالبهاء در ادامه گفتار مطالبی بازگو می‌نمایند که گزیده و چکیده آن این است: در راه کشف اسرار و حقایق، موانع بازدارنده بسیار و پرده و حجاب بی‌شمار است. چشم دردمند ظاهر از پرتو آفتاب در آزار و عذاب و پرتو آفتاب، خود نقابی است بازدارنده از دیدن آفتاب. چنانکه گفته‌اند: "مُحِبَّبُهُ خَلَعَ الْعِذَارَ نَقَابَهَا"، یعنی: خوبروی را برافکندن روبنده خود پرده باشد برای هر بیننده! به همین گونه پرتو آفتاب ظهور نیز برای کسی که چشم باطنش بیمار و به دیگر سخن آلوده و ناپاک است، مایه خیرگی آن می‌گردد و او را از دیدن باز می‌دارد. از این رو با آن که آفتاب ظهور در خاور و باختر تابیده و آوازه آن بلند شده، با این همه بیشتر ایرانیان از آن غافل مانده‌اند. براستی شایسته چنان است که ایرانیان از این رهگذر شاد باشند و خدای را سپاسگزار که زادگاه این آئین ایران است و بنیانگذار آن از همان سرزمین. اما جای بسی افسوس و دریغ که از این بخشش و دهش ناآگاه و بی‌خبرند و در گوشه غفلت و ناآگاهی بست نشسته‌اند. و در زمان ظهور هر یک از مظاهر مقدسه پیشین نیز چنین بوده است. از این رو ایرانیان هم که هموطنان حضرت بهاء‌الله هستند در آینده غفلت و سبکسری پیشینیان را فراموش نمایند و از این که هموطن آن حضرت هستند و با او خویش و پیوند، از فرط شادی و سرور در جوش و خروش آیند و از این رهگذر بر خود بالیده و فخر و مباهات کنند.

پ - حضرت عبدالبهاء از سبب نگارش این نامه سخن می‌گویند و احساس درون را برون میریزند و عمّه خویش را بدین سان مخاطب می‌سازند: "ای عمّه مهربان، این آواره صحرای محبت‌الله نظر به محبت مخصوص که از بدو طفولیت به آن عمّه مهربان داشت به تحریر این کلمات پرداخت و به نگارش این عبارات متصدی گشت. من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم.^۲ آیا بخاطر داری که در کودکی و طفولیت چه دلبستگی به شما داشتیم؟ و الآن نیز بحق تربت مبارکه و مطاف ملاً اعلی کمال محبت را دارم و از این جهت افسوس می‌خورم".

ت - در این لوح از عنایات و الطاف برادر والا گهرش، یعنی حضرت بهاء‌الله، نسبت به او سخن می‌گویند و او را هشدار می‌دهند که مبدا از انصاف بگذرد و به گفته‌های بی پایه و مایه این و آن، آن همه محبت و احسان را فراموش نماید و همچنین این نکته را گوشزد می‌نمایند که: "آفتاب حقیقت به ظنون نفوس خفاش طبیعت مستور نماند و لعاب عنکبوت اوهام بر روی تابان جمال رحمن پرده نکشاند".

ث - از چگونگی ظهور حضرت بهاءالله بیان می‌نمایند و یادآور می‌شوند که آن حضرت در برابر دول و ملل بایستاد و در زیر کند و زنجیر فریاد برآورد و پیوسته در دست دشمنان اسیر و گرفتار بود. با این همه، همیشه پرده برانداخت و سینه را هدف و آماج سهام مخالفان بساخت و کشکول به دوش نکشید و حیران و سرگردان و فراری در هر سرزمین نگردید.^۳ افزون بر این آن حضرت پس از آزادی از زندان سیاه‌چال به عراق عرب تبعید و سرگون گردید و در آنجا باب لقا بر یار و اغیار گشود و به رفع شبهات و دفع اعتراضات پرداخت و به اقامه دلیل و برهان مبادرت ورزید، بگونه‌ای که همگان بر علم و فضل و کمالش مقرّ و معترف و گویا گردیدند. زان پس دولت ایران و عثمانی متفقاً وسایل تبعید و سرگونی حضرت بهاءالله را به اسلامبول و سپس ادرنه و سرانجام زندان عکا فراهم ساختند، با این آرزو و امید که نارش خاموش گردد و آوازه‌اش فراموش شود و آفتاب ظهورش غروب نماید. اما همه این تلاش‌ها عبث و بیهوده گشت و بر عکس ثمر و نتیجه داد، الواح ملوک و سلاطین از قلم آن حضرت نازل شد و خطابات شدید صادر گردید.

ج - در این نامه حضرت عبداله‌عمه خویش را پند و اندرز می‌دهند که تا وقت باقی است، فرصت را غنیمت شمرد و یوسف مصر الهی را به ثمن بخش دراهم معدوده مفروش.^۴ و دراهم معدوده ناچیز را نفوسی می‌دانند که سبب احتجاب ناس از شناسائی آفتاب ظهور در این زمان گردیده‌اند. و اضافه می‌فرمایند که هدف از ظهور مظاهر مقدسه در هر زمان احیای ارواح در قمیص خلق جدید است و تربیت نفوس انسانی در همه مراتب و مقامات مادی و معنوی. با این همه آنانی که خود نیازمند مرتبی هستند، چگونه می‌توانند مرتبی آفاق گردند. زیرا به قول شاعر:

«ذات نایافته از هستی بخش
کی تواند که شود هستی بخش»^۵

(توضیح آنکه مراد حضرت عبداله‌عمه در این گفتار میرزا یحیی ازل است).

چ - افزون بر آن این پرسش را مطرح می‌فرمایند که آیا پس از شهادت حضرت اعلی چه آثار قدرت و بزرگواری از میرزا یحیی ظاهر و آشکار شد که برای اهل بیان پرده و حجاب از مشاهده آفتاب حقیقت ظهور حضرت بهاءالله گردید؟ با آنکه حضرت باب به نص صریح می‌فرمایند: "ایاک ایتاک أن تحتجب بالواحد البیانیه فانه خلق عنده"^۶ (مضمون فارسی: مبدا مبدا در یوم ظهور به "واحد بیان" از ایمان به "من یظهره الله" محروم گردی، زیرا که آن "واحد بیان" آفریده‌ای است در نزد او). به سخن دیگر حضرت باب گوشزد می‌فرمایند که مبدا خود او و حروف حی، بابی مؤمن را از عرفان و شناسائی "من یظهره الله" باز دارد، تا چه رسد به مرایا! از این رو حضرت

عبدالبهاء به عمّه‌شان گوشزد و سفارش می‌فرمایند که کتاب بیان را مطالعه نماید و در آن تفکر و اندیشه کند تا مراتب و شئون مرایا، و از جمله آنان میرزا یحیی، بر او روشن و آشکار گردد.

ح - باری، در پایان مقال که به منزله مسک‌الختم و فصل‌الخطاب این لوح مبارک بشمار می‌آید، حضرت عبدالبهاء عمّه محترمه خود را با گفتاری نغز و شیرین و سخنی شیوا و ملیح به زبان عرب چنین نصیحت می‌فرمایند که مضمون آن به فارسی چنین است: "ای عمّه من، تا به کی در خواب غفلت بمانی و تا به چند در بستر بی‌خبری غنوده باشی؟ از خواب بیدار شو و فروتنی پذیرا گرد. به خدا سوگند که آفتاب ظهور درخشیده و ابر بخشش باریده و نسیم دهش وزیده و زمین به اهتزاز و شادمانی آمده و از هر گونه گیاهی سبز و خرم در آن روئیده است."^۷ سوگند به خداوند، اگر گوش شنوا فرا دهی، از عالم بالا آوای صور را در ستایش و سپاس پروردگار بشنوی. آیا برکه آب تو را از دریای پر آب بی‌نیاز سازد و یا فریاد غراب ترا از بانگ عقاب مستغنی گرداند و یا طنین مگس ترا از آواز هزارستان خوش‌تر آید؟ و آیا سازنده آغل ترا از تاخت و تاز لشکری انبوه حفظ و حراست تواند،^۸ و یا زهر کشنده بیماری دردناک تو را درمان کند و یا سراب در خشکزار تو را سیراب نماید؟ نه، سوگند به پروردگار که خلقی بدیع بیافرید و به هر توبه‌کننده پاک‌دل و الاسرشتی دیده روشن و بینا ببخشاید.

سخنی درباره رساله "تنبيه النائمين"

رساله "تنبيه النائمين" که به معنی "بیدار کردن خفتگان" است، ردیه‌ای است در یکصد و چهارده صفحه در پاسخ به لوح حضرت عبدالبهاء خطاب به عمّه‌شان، شاه‌سلطان‌خانم. این رساله ردیه در ظاهر نوشته نامبرده است که ازلی‌ها او را "عزیه خانم" می‌خواندند، اما در واقع به قلم میرزا احمد امین‌الاطباء رشتی ازلی نگاشته شده و از سوی ازلی‌ها چاپ و منتشر گردیده است. تاریخ نگارش این رساله به درستی روشن نیست و چنانکه در مقدمه ناشر رساله آمده بین سالهای ۱۳۰۹ ه.ق. (سال صعود حضرت بهاء‌الله) و ۱۳۲۲ ه.ق. (سال درگذشت شاه‌سلطان‌خانم، نویسنده صوری آن) بوده است.

شاه‌سلطان‌خانم حدود شش سال از حضرت بهاء‌الله بزرگتر بود و هنگام صعود آن حضرت هشتاد و یک سال از عمرش می‌گذشت. از این رو، بر فرض آنکه حضرت عبدالبهاء سه سال بعد از صعود حضرت بهاء‌الله، یعنی به سال ۱۳۱۲ ه.ق. به صدور و ارسال این لوح برای عمّه‌شان مبادرت

ورزیده و نامبرده هم پس از دریافت و در پاسخ به آن، رساله "تنبيه النائمین" را به رشته تحریر کشیده باشد، می‌بایستی هشتاد و پنج سال از عمرش گذشته باشد.

ناشر در مقدمه رساله نامبرده چنین می‌آورد: "این کتاب ... از حیث اطلاعات دقیق و عمیق نویسنده که خواهر صبح ازل و میرزا حسینعلی بوده و مشاهدات خود را از طرز سلوک میرزا حسینعلی با صبح ازل در اوائل امر نوشته به مصداق " رَبِّ الْبَيْتِ أَذْرَى بِمَا فِي الْبَيْتِ "، از اسناد متقن تاریخ بایبه بشمار می‌رود ... نویسنده این رساله عزیزه خانم ... بواسطه مراتب دانش و فضیلت و تقوی و انقطاع مورد احترام همه بوده...".

باری، در اینجا با توجه به مراتب بالا این پرسش پیش می‌آید که چگونه شاهسلطان خانم با همه "این اطلاعات دقیق و عمیق" و "مراتب دانش و فضیلت"، برای سالیان دراز این آگاهی‌ها و دانستنی‌ها و مشاهدات را با تمام تمسک و انقیادش به میرزا یحیی، به گفته ناشر رساله، تا زمان هشتاد و پنج سالگی، آن هم پس از دریافت نامه مشفقانه برادرزاده‌اش، حضرت عبدالبهاء، روی کاغذ نیاورده است؟ پاسخ جز این نخواهد بود که گفته شود نامبرده از آن دانش و سواد فارسی و عربی برخوردار نبوده است که بتواند در آن سن و سال از عهده نوشتن چنین رساله‌ای برآید! از این رو، او را نویسنده این رساله قلمداد کردن از سوی ازلیان در پاسخ و جواب به حقایق و مطالب مندرج در لوح حضرت عبدالبهاء، تنها و فقط به قصد مُشَوِّب کردن اذهان و دگرگون ساختن چهره آن حقایق و مطالب و واقعیت‌ها و گمراه نمودن دیگران به سبب نسبت خواهری او با حضرت بهاء‌الله و میرزا یحیی بوده است.

شاهسلطان خانم سواد جزئی داشت و به فرموده حضرت بهاء‌الله در لوح به اعزاز نبیل: "از قرائت لوحی عاجز ولکن بر اوهام متوهمین بشانی افزوده که غیر حق بر آن عالم نه." (مجموعه اشراقات، صص ۱۰۱-۱۰۲) و نیز در لوحی دیگر در باره او چنین می‌فرمایند: "... در ارض طاء یکی از اماءالله که به اخت معروف، علم نفاق برافراخته. در اول امر با ما نبوده و از امر آگاه نه ... شصت سنه از عمرش رفته و الی حین قادر بر قرائت لوحی نه ... " (مجموعه اسرارالآثار - حرف الف، ص ۶۹).

باری، در این رساله همه سعی و کوشش نویسنده آن است که اولاً اثبات نماید که میرزا یحیی ازل وصی و جانشین حضرت باب و علم و دانش‌اش فطری و لدنی و نوشته‌هایش آیات بیّنات است، با آنکه حضرت باب به صریح باب چهاردهم از واحد ششم کتاب بیان فارسی می‌فرمایند که: "ذکر نبی و وصی در این کور نمی‌گردد".

حضرت بهاءالله در لوح به اعزاز حاجی نصیر قزوینی صادره در ادرنه مندرج در مجموعه الواح چاپ مصر صفحات ۱۹۱ و ۱۹۲ در باره امر وصایت ساختگی میرزا یحیی و هواداران او چنین می‌فرمایند: "تازه رؤسای بیان اراده نموده‌اند که امر وصایتی درست نمایند و به این اذکار خَلْقَةُ عتیقه ناس را از منبع عز رحمانیه محروم سازند و حال آنکه نقطه اولی، مظهر قبلم، جمیع این اذکار را از بیان محو فرموده و جز ذکر مرایا چیزی مشاهده نشده و نخواهد شد و آن هم مخصوص و محدود نبوده بشأنیکه می‌فرماید: «إلهی فابتعث فی کل سنه مرأة بل فی کل یوم و فی کل حین فأظهر مرأة لتَحْكِيَنَّ عنك». و این فضل در مرایا موجود مادامی که از مقابل شمس حقیقت منحرف نشوند و بعد از انحراف کل مفقود و غیرمذکور. تالله ایوم مرایا محتجب مانده‌اند که سهل است، بلکه طور یون منصعق شده اند...".

ثانیاً مدلل سازد که "من یظهره الله" یعنی موعود بیان باید در سنه مستغاث (سال ۲۰۰۱ بحساب ابجد) از ظهور نقطه بیان ظاهر شود، از این رو میرزا حسینعلی دعوی "من یظهره الله" اش باطل و واهی و علم و سوادش آموخته و اکتسابی و نوشته‌هایش کلماتی برافته و تلفیقی و تهی از مفهوم و معنی است!

اما برابر بیان حضرت باب در باب پانزدهم از واحد سوم کتاب بیان فارسی: "کسی عالم به ظهور نیست غیرالله. هر وقت شود باید کل تصدیق به نقطه حقیقت نمایند و شکر الهی بجا آورند." و نیز در باب دهم از واحد هفتم: "زیرا که از مبدأ ظهور تا آخر خدا دانا است که چقدر شود و لکن زیاده از عدد مستغاث اگر خدا خواهد نخواهد شد و در کور قرآن بدء و عود آن در اسم اغفر (۱۲۸۱) شد به نقص عدد اسم هو (۱۱) (مراد: ۱۲۷۰ سال از هنگام دعوت آشکارای پیامبر اسلام یعنی ده سال پیش از هجرت تا سال ۱۲۶۰ ه.ق. که سال بعثت حضرت باب است). در بیان خدا عالم است که تا چه حد رسد زیرا که در این معیاری نیست زیرا که فاصله بین انجیل و فرقان به الف هم نرسید (یعنی به هزار سال هم نرسید که مراد ۶۱۰ سال از میلاد مسیح است). زیرا که شجره حقیقت در هر حال ناظر است به خلق خود هر وقت که بیند استعداد ظهور را در مرایای افئده مسبحین می‌شناساند خود را به کل به اذن الله عز و جل". و همچنین در باب هفتم از واحد دوم می‌فرمایند: "ترحم بر خود کرده، اگر نصرت نمی‌کنید مظهر ربوبیت را محزون نکرده که ظاهر می‌شود بمثل آنکه من ظاهر شدم".

افزون بر این، نویسنده رساله "تنبیه النائمین" می‌آورد که میرزا حسینعلی هوای ریاست و حتی پادشاهی و سلطنت در سر داشت و بارها دستور آزار و اذیت و قتل نفوس مقدسه و حتی میرزا

یحیی را نیز صادر کرد! و از جمله چنین می‌نویسد: "... خوب است از روی انصاف اندک ملاحظه نمائید که از ابتدای این ادعا تا کنون چقدرها از نفوس مقدسه را عدواناً شهید کردید و ما بقی از مؤمنین را تهدید و تخویف به قتل و زجر نمودید. نسبت‌ها به حضرت ثمره (مراد: میرزا یحیی است) داده کمال اذیت و آزار از هر جهت به آن حضرت رسانیدید. چند دفعه برای قتل آن حضرت مأمور گماشتید، ارادل و اوباش خلق را به شتم و سب او واداشته چقدر اکاذیب و مفتریات و تهمت و بُهتان حق آن حضرت بنا حق ذکر کردید." (ص ۱۰۹).

و نیز می‌نویسد: "... وقتیکه صور اسرافیل ظهور دمیده شد ... از جمله اشخاصی که قبول این امر خطیر را کردند یکی جناب ایشان بودند (مراد حضرت بهاء‌الله است) ... بعد از مراجعت از بدشت و ختم جنگ قلعه شیخ طبرسی همواره شبانه‌روز به معاشرت بزرگان دین و اصحاب عرفان و یقین اوقات را مصروف داشته و همیشه بذر خیال ریاست و هوای سلطنت در اراضی دماغ و دل می‌کاشتند. از همان وقت ایشان را سودای جهان‌گیری در دل و هوای گردون‌سریری در سر بود. گمانش اینکه اگر به شاه ایران زبانی رساند زمانه او را بر سریر سلطنت می‌نشانند ... مدتها این خیال خام را در تنور خاطر می‌پخت ولی بهیچ وسیله راه به مقصود نمی‌برد. هر قدر بعضی از درست‌بینان با کفایت و مآل‌اندیشان با هوش و درایت که از این خیال خام آگاهی داشتند، ایشان را از مبادرت به این امر خطیر ممانعت می‌نمودند بجائی نمی‌رسید و فایده و ثمری نمی‌بخشید ... تا اینکه ... محمّد صادق تبریزی را که از مؤمنین بیان بود و صاحب صدق و ایقان ... در این مطلب تحریص و تحریص بلیغ نموده و باین عنوان که حضرت ثمره ارواحنا فداء در اجرای این قضیه مایل و مقررند و در انجام این مرام همراه و مصرّ و حال آنکه کذب محض و افترای صرف بوده است، بلکه بعد از اطلاع منع صریح فرمودند و جناب میرزا نپذیرفتند. بالجمله ... آن بیچاره صادق را بسوی قربانگاه فرستاد و شد آنچه شد که قلم از ذکر آن عاجز است ...!" (صص ۵ و ۶)

باری، به قول مولانا "حیرت اندر حیرت آمد این قصص!"

اما از آنجائی که موضوع سخن ما در اینجا لوح حضرت عبداله‌آ خطاب به عمه‌شان، شاه‌سلطان‌خانم است و نه پاسخگویی و جواب به مطالب غرض‌آلود و در عین حال عجیب و شگفت‌انگیز رساله "تنبيه‌التأمین"، که خود مقوله‌ای است جداگانه و بیرون از بحث و گفتگوی ما در این میانه، با این همه، در پایان این مقال بخش‌هایی را از دو لوح حضرت عبداله‌آ درباره چگونگی ظهور موعود بیان، من‌یظهره‌الله، یعنی حضرت بهاء‌الله، و رفتار و کردار میرزا یحیی برای روشنگری و آگاهی و اطلاع می‌آوریم.

نخست از لوح به افتخار حاجی غلام حسین:

"ای بنده حق، در دوره‌های سابق آثار قدرت الهیه و حقیقت امر هر چند واضح و باهر بود ولی به ظاهر امتحانات الهی شدید و جاهلان را مدار ترددی حاصل زیرا شمس حقیقت از خلف سحاب رقیق ساطع و لامع چه که حضرت موعود را به حسب نصوص قاطعه صریحه شروطی در الواح الهی نازل و عوام آن نصوص را به ظاهر ظاهر تفسیر می نمودند و چون مطابق فکر خویش نمی یافتند محجوب و محروم می ماندند ... اما این ظهور اعظم را الحمدلله شروطی نه و عهدی نیست، حاجبی در میان نه و وسیله حرمانی در دست نیست. اولاً آن که حضرت اعلی روحی له الفداء خطاباً به اعظم ارکان بیان می فرماید «ایاک ایاک أن تحتجب بالواحد البیانی او بما نزل فی البیان.» یعنی در ظهور من یظهره الله زنهار زنهار به واحد بیانی محتجب نشو لانه خلق عنده. زیرا واحد بیان خلق من یظهره الله است و واحد بیان هیجده حروف حی اند و نوزدهم خود حضرت اعلی روحی له الفداءست و لا بما نزل فی البیان و همچنین می فرماید زنهار زنهار مبدا به آنچه در بیان نازل به آن از او محتجب گردید یعنی مبدا بگوئی که در بیان چنین مذکور است، این دلالت بر این می کند که من یظهره الله باید دو هزار سال بعد ظاهر شود. دیگر عدم شروط و عهد از این صریحتر چه؟ پس معلوم شد که در این دور اعظم ابدأ اسباب احتجایی نه. حضرت اعلی روحی له الفداء می فرمایند که وقوعات قیامت کبری که در یوم خمسین الف سنه باید وقوع یابد در طرفه العین واقع شد. با وجود این بیانی ها می گویند: چرا مکتب من یظهره الله امتداد نیافت و با صبیان محشور نگردید و الف با تا نخواند و طفل ابجدخوان نگشت؟ ملاحظه نمائید که چقدر غافل و ابله و بلید و محتجب اند...! از این گذشته جمیع یار و اغیار حتی افراد بیانی ها مطلعند که جناب میرزا یحیی بعد از شهادت حضرت اعلی احباب را امر بر تحریک فتنه نمود و خود تاج درویشی بر سر نهاد و کشکول فقر به دست و پوست طریقت بر دوش از مازندران به این وضع فرار نمود و جمیع یاران را گیر داد و خود در نهایت تقیه و خفا در مازندران و رشت سیر و گشت می نمود. عاقبت چون جمال مبارک در کمال ظهور و شکوه به بغداد وارد شدند او نیز خفياً لباس تبدیل حاضر و چون جمال مبارک به سلیمانیه تشریف بردند او در سوق الشیوخ بغداد و سماوه و بصره به کفش فروشی مشغول و مشهور بود و چون عودت به بغداد از راه نجف نمود به حاجی علی لاص فروش یعنی گچ فروش معروف بود ابدأ ذکری از امر باقی نمانده بود. و چون جمال مبارک مراجعت فرمودند و اعلاء کلمة الله فرمودند و سفر اسلامبول شد و صیت حق جهانگیر گشت و

خوف و خطر نماند، هر کس از پس پرده برون آمد و میدانی یافت و جولانی کرد. کسی نگفت که ای شهسوار میدان قبریس متزلزل در ظل انگلیس تا به حال کجا بودی یازده سال بغداد در چه حفره خزیده بودی بعد از شهادت حضرت اعلیٰ روحی له الفداء چه نصرتی شد و چه استقامتی ظاهر گشت و در مقابل اعدا چه مقاومتی حاصل شد؟ جز اینکه به هفت شهید به اصطلاح توقیع مرقوم گشت ... و هر چه ممکن بود تزیید نساء شد! ... باری حال نیز در قبریس تحت حمایت انگلیس الحمد لله به راحت و سرور مشغول ... نه خوفی نه باکی و نه بیم از موقع خطرناکی در کمال نعمت و آسودگی ایامی می‌گذرانند ... " (منتخباتی از مکاتیب، ج ۴، صص ۲۰۷-۲۱۲)

دوم از لوح به اعزاز بازماندگان حضرت سلطان الشهداء:

"ای دو امة البهآء، جمال قدم ... در هر دمی درد و غمی داشت. گهی اسیر جفا بود و گهی هدف تیر بلا ... آنی نیاسود و دمی نیارمید ... نفسی را که در آغوش عنایت از بدایت وجود پرورش داد و در هر دمی انواع نوازش فرمود به کمال بغضاء برخاست و چون خیل آفات بتاخت قصد سفک دم مطهر نمود و چون ثعبان هیکل مکرم را بگزید و ناله و فغان آغاز نمود و فریاد ستمدیدگان برآورد و اظهار مظلومیت کرد و عنوان مقهوریت نمود انین و حنین برآورد و زفیر و شهیق آغاز کرد. چون اخوان حسود یوسف مصر وجود را در چاه بئر ظلماء بینداخت و ناله و فغان برافراخت و گریه و زاری نمود و «جاءوا أباهم عشاءً یبکون»^۹ بنمود. پس با بیگانگان همراز شد و با دشمنان دمساز، نسبت فتنه و فساد به جمال بی‌مثال داد و اوراق مزوره در دست اهل عناد انداخت تا شمع انجمن بالا خاموش گردد و آئین ملاً اعلیٰ فراموش گردد ... " (منتخباتی از مکاتیب، ج ۴، صص ۵۳-۵۴)

باری، به زبان کمالی بخارایی:

«من از مفصل این باب مجملی گفتم تو خود ز مجمل من رو مفصلی برخوان»

یادداشت‌ها

۱- متن این لوح مبارک در مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد دوم صفحات ۱۶۸ تا ۱۸۶ درج شده است.

۲- "توانگری نه به مال است پیش اهل کمال
 "من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم
 "محلّ قابل و آنکه نصیحت قائل
 که مال تا لب گور است و بعد از آن اعمال"
 تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال"
 چو گوش هوش نباشد، چه سود حسن مقال"
 (نقل از قصائد سعدی)

۳- در اینجا اشاره حضرت عبداله‌آء به میرزا یحیی ازل و سلوک و روش و رفتار او پس از شهادت حضرت باب است. چنانکه در یکی از الواح در این باره چنین می‌فرمایند: «... رئیس قوم را جمیع آشنا و بیگانه می‌دانند که در ایام خطر به لباس درویشی به هر بوم و بر سفر می‌کرد و در رهگذر کشکول بدست شیئاً لله می‌گفت. وقتی که حکایت صادق و ناصرالدین شاه شد جمیع احباب را در تحت شمشیر و زنجیر در بلوک نور گذاشت و خود فوراً فرار به مازندران و گیلان نمود و رشته ای بر سر بست و پوست درویشی در بر و نام خویش را درویش علی نهاد و در کوه و دشت سرگردان بود تا آنکه جمال قدم نفی و سرگون به عراق عرب گردید او نیز از پی به بغداد به پناه مبارک سفر کرد، ولی مخفی و خائف از جمیع بشر ... " (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبداله‌آء - ج ۴، ص ۲۱۵).

۴- "وَسَرَوُهُ بِئَمَّنْ بَخْسِ دَرَاهِمٍ مَعْدُودَةٍ" (سوره یوسف، آیه ۲۰) یعنی: و برادران او (یوسف) را به بهای چند درهم ناچیز بفروختند. سعدی در این باره گوید:

"مطرب مجلس بساز زمزمه عود"	خادم ایوان بسوز مجمره عود"
"قرعه همت برآمد آیت رحمت"	یار درآمد ز در به طالع مسعود"
"دوست به دنیا و آخرت نتوان داد"	صحبت یوسف به از درهم معدود" ...

(نقل از بدایع سعدی)

در کتاب تورات، سفر پیدایش، باب ۳۷، آیات ۲۶ تا ۲۸ چنین آمده است: "آنگاه یهودا به برادران خود گفت «برادر خود را کشتن و خون او را مخفی داشتن چه سود دارد؟ بیائید او را به این اسماعیلیان بفروشیم و دست ما بر وی نباشد، زیرا که او برادر و گوشت ماست.» پس برادرانش بدین رضا دادند و چون تجار مدیانی درگذر بودند یوسف را از چاه کشیده برآوردند و یوسف را به اسماعیلیان به بیست پاره نقره فروختند، پس یوسف را به مصر بردند."

۵- "عین ممکن به براهین خرد" نتواند که شود هست به خود"
 "چون ز هستیش نباشد اثری" چون به هستی رسد از وی دیگری؟"
 "ذات نایافته از هستی‌بخش" چون تواند که بود هستی‌بخش؟"
 "خشک ابری که بود ز آب تهی" ناید از وی صفت آب دهی"

(عبدالرحمن جامی - مثنوی هفت‌اورنگ)

- ۶- از توقيح حضرت باب باعزاز جناب وحيد (قرن بديع، ص ۹۰) - "اياك ايتاك ايتام ظهوره ان تحتجب بالواحد البيانية فان ذلك الواحد خلق عنده" (رساله شيخ، ص ۱۱۳).
- ۷- سورة حج، آيه ۵: "وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ" - يعنى: و مى بينى زمين را خشک و بى گياه و چون آب بر آن ببارانيم، به اهتزاز آيد و از هرگونه گياهى، ماده و نر، سبز و خرم برويانند.
- ۸- در سورة قمر، آيه ۳۱ در داستان صالح پيغمبر و ناقه اش و قوم ثمود و دشمنى و مخالفت شان و سرانجام كيفر و مجازات الهى چنين آمده است: "إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ" - يعنى: ما صدابى رعدآسا به سوى شان فرستاديم و آنان مانند شاخه هاى شكسته و خشكیده درختان گرديدند كه چوپان از آن آغل مى سازد.
- ۹- سورة يوسف، آيه ۱۶: "وَجَاؤُوا آبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ" - يعنى: برادران يوسف شب هنگام گريان و نالان به نزد پدر خود يعقوب آمدند.